

# تلاش برای تربیت در عصر دیجیتال

کوچک و قابل حمل، از جمله مهم‌ترین دستاوردهای دیجیتالی شدن بود.

اگر در دنیای ماقبل دیجیتال که به آن دوره «آنالوگ ۲» می‌گفتند، برای ذخیره‌سازی اطلاعات به حجم زیادی کاغذ یا نگاتیو نیاز داشتیم، در دنیای دیجیتال هزاران هزار محتوای رسانه‌ای در نوک سوزنی جای می‌گیرد. گویی با رونق فناوری دیجیتال، محدودیت‌های فیزیکی کمتر و کمتر شده‌اند تا جایی که سهولت ثبت، نگهداری و انتقال اطلاعات، به‌خصوص صوت، تصویر و فیلم، به «انفجار اطلاعات» منجر شده و اطلاعات ذخیره‌شده در حافظه‌های دیجیتالی، از طریق شبکه‌های دیجیتالی، در دسترس همه قرار گرفته است.

طبیعی است اولین تغییراتی که در مواجهه با دنیای دیجیتال برای «مغز» اتفاق می‌افتد، ناشی از تجربه‌ی دنیایی غیرفیزیکی است؛ دنیایی که در آن از ماهیت آنالوگ پدیده‌های طبیعی خبری نیست، محدودیت منابع ندارد و همه‌چیز فارغ از نظم و ترتیب سنتی خود در دسترس قرار دارد. مثلاً در دنیای دیجیتال، برای رفتن از صفحه پنجم به صفحه هشتم یک کتاب، به گذر کردن از صفحات ششم و هفتم نیاز نیست. برای رفتن به دقیقه بیستم یک فیلم، نیازی به عبور از نوزده دقیقه ابتدایی آن نیست. برای برقراری ارتباط با یک مقام مسئول، نیازی به طی کردن مراتب اداری مرسوم از حراست و دبیرخانه تا ریاست دفتر و منشی نیست. در دنیای دیجیتال، با یک کلیک ساده، به هر صفحه‌ای که خواهیم، به هر دقیقه‌ای که خواهیم و به هر شخصی که خواهیم، به‌طور مستقیم دسترسی داریم.

پس به‌موازات آنکه در دنیای دیجیتال نظام سلسله مراتبی آنالوگ کم‌رنگ‌تر

بعد از جنگ جهانی دوم، تحولات فناوری رسانه در جهان در جهت گسترش رسانه‌های تصویری و کانال‌های تلویزیونی حرکت کرده است؛ تا جایی که امروزه شاهد «غلبه تصویر بر متن» در تمامی ابزارهای رسانه‌ای و هجوم تصویرها به ساحت‌های گوناگون زندگی انسان هستیم. حتی روزنامه‌ها هم که رسانه‌های سنتی محسوب می‌شوند، نسبت به چند دهه قبل، از تصویرهای بیشتر و بزرگ‌تری استفاده می‌کنند. پیامد این تغییر، اندیشمندان متعددی درباره تبعات «تصویری شدن» و «تلویزیونی شدن» ذهن کاربران رسانه‌ها و به‌طور خاص کودکان و نوجوانان هشدار داده‌اند. در نوبت قبل با برخی آرای **مارشال مک لوهان**<sup>۱</sup> (۱۹۸۰ - ۱۹۱۱) و **نیل پستمن**<sup>۲</sup> (۲۰۰۳ - ۱۹۳۱) در این زمینه آشنا شدیم.

حالا کاملاً پذیرفته شده است که «مغز» انسان به‌عنوان مرکز مدیریت و فرماندهی افکار و رفتار، تحت تأثیر تحریکاتی عصبی که در هنگام مواجهه با رسانه‌ها رخ می‌دهد، تغییر شکل می‌دهد و متناسب با نیازها و شرایط رسانه‌ها، خودش را سازمان‌دهی می‌کند. اگر مصرف رسانه‌ای ما تغییر کند، کاملاً طبیعی خواهد بود که عملکرد مغز و شیوه‌های تفکری‌مان هم دستخوش تغییر شوند.

## دیجیتالی شدن

در آخرین دهه قرن بیستم، «انقلاب اطلاعات» که با موفقیت بشر در دیجیتالی کردن اطلاعات و ارتباطات آغاز شد، با سرعتی باورنکردنی، ابزارهای رسانه‌ای را دستخوش تغییرات بنیادی کرد. کوچک شدن ابزارهای رسانه‌ای، هم‌زمان با هم‌گرایی نیازهای مختلف و تجمیع کارکردهای رسانه‌ای در ابزارهای



در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که رسانه‌های فراگیر و نوین، دیگر نه یکی از عوامل اثرگذار بر تربیت فرزندان، که به‌نوعی مهم‌ترین عامل تربیتی - خارج از اراده خانواده‌ها و نهادهای تربیتی - هستند.

وقتی از آثار تربیتی رسانه‌ها بر نسل جوان غافلیم، بیهوده است اگر به‌عنوان یک معلم و مربی، به فکر هدایت و تربیت آنان باشیم. پس همه ما باید تلاش کنیم ابعاد اثرگذاری رسانه‌ها بر زوایای مختلف رشد و تربیت کودک و نوجوان را بشناسیم و برای مدیریت همه‌جانبه آن آماده بشویم. در یادداشت‌های قبلی به آثار استفاده از ابزارهای رسانه‌ای بر جسم و مغز کودکان و نوجوانان پرداختیم. در این نوبت به سراغ آثار رسانه‌های دیجیتال بر مغز می‌رویم.



شده، در مغز دیجیتالی شده نیز طبقه‌بندی اطلاعات و سلسله‌مراتب ارتباطات معنای سنتی خود را از دست می‌دهد. بی‌دلیل نیست که کودکان و نوجوانان دیجیتالی شده، هرچقدر هم تلاش کنند، نمی‌توانند برای بسیاری از آداب و رسوم رفتاری و اجتماعی معنایی دلپذیر بیابند. بنیاد اکثر این هنجارهای سنتی بر الزامات رشد طبیعی انسان در دنیای واقعی گذاشته شده و محدودیت‌های فیزیکی بشر در طول قرن‌ها آن‌ها را شکل داده است: احترام به بزرگ‌تر، ارزشمندی کار و تلاش، مراقبت از دارایی‌های ملموس و ناملموس، تعلق به آب‌وخاک، صیانت از حریم خصوصی و ده‌ها ارزش دیگر که در جوامع آنالوگ بدیهی انگاشته می‌شدند امروز باید برای نسل دیجیتال<sup>۴</sup> بازتعریف و اثبات شوند. چنان‌که معنای واقعی «رنج» و «درد» و جایگاه آن در تداوم زندگی بشر به نسلی که با انبوهی از تصاویرهای غیرواقعی و امکانات غیرمحدود و دیجیتالی پرورش یافته است، کار سختی است. حالا مریبان و والدین باید برای آشنا کردن بچه‌ها با دنیای واقعی و جلب توجه آن‌ها به قواعد و منطق زندگی خاکی، زمان بیشتری اختصاص دهند.

### گوگلی شدن

همراه داشتن دائمی تلفن‌های هوشمند و اتصال همیشگی به شبکه، کم‌کم عادت‌های ذهنی و رفتاری جدیدی را در مورد اطلاعات، حافظه و مطالعه شکل داده است. شاید در مقایسه‌های ظاهری، اتصال به اینترنت و دسترسی بی‌پایان به منابع علمی آن، به‌جای در اختیار داشتن فقط چند جلد کتاب، بسیار مطلوب و مفید به نظر برسد و یادگیری اکتشافی و مسئله‌محور را تسهیل کند، اما پژوهش‌های علمی نتایج دیگری را نشان می‌دهند.

نویسنده و محقق آمریکایی، نیکلاس کار<sup>۵</sup> در آخرین کتاب خود «کم‌عمق‌ها: اینترنت با مغز ما چه می‌کند؟»<sup>۶</sup> (۲۰۱۰) به تشریح آزمایش‌های مختلفی می‌پردازد که برای پی بردن به اثرات استفاده از اینترنت

دانش‌آموزان به تدریج توانایی حفظ کردن از طریق خواندن یا شنیدن را از دست داده است و عطش شدیدی به جست‌وجو دارد. پس فقط با سوق دادن او به سمت کشف کردن آگاهانه، هدفمند و در چارچوب قواعد علمی، می‌توان حضور روحی و جسمی‌اش در کلاس را تضمین کرد.

دنیای متفاوت، معلم‌های متفاوتی هم می‌خواهد. توصیه نیکلاس کار در انتهای کتابش برای ما این است: «شاید خیلی سخت بتوان در برابر فریبندگی و جذابیت فناوری مقاومت کرد و مزایای سرعت و کارایی بالای عصر اطلاعات را نادیده گرفت، اما امیدوارم با احتیاط لازم به سراغشان برویم. به‌خصوص در زمینه پرورش ذهن فرزندانمان، باید از چیزهایی که ممکن است در این عصر از دست بدهند، شناخت کافی داشته باشیم.»

شناخت دقیق زاویه‌های پنهان اثرگذاری رسانه‌ها بر کودکان و نوجوانان، در طراحی نظام تربیت رسانه‌ای در خانواده و مدرسه به ما کمک می‌کند. تا اینجا برخی عوارض استفاده از رسانه‌ها بر بدن و مغز را بررسی کردیم. ان‌شاءالله بررسی تأثیرات رسانه‌ها بر سایر ابعاد زندگی را در شماره آینده پی می‌گیریم.

### پی‌نوشت‌ها

1. Marshal McLuhan
2. Neil Postman
3. Analog
4. Generation Z
5. Nicholas G. Carr
6. The Shallows What the Internet Is Doing to Our Brains
7. Mental Multitasking

### منبع

کار، نیکلاس، اینترنت با مغز ما چه می‌کند؟ ترجمه محمود حبیبی، تهران، گمان، ۱۳۹۷

بر مغز انسان انجام شده‌اند. او در فصل هفت کتاب خود می‌نویسد: «سیر و سیاحت در وب مستلزم شکل بسیار مفراطی از چندوظیفه‌گی ذهنی<sup>۷</sup> است. این تردستی نه تنها سیل اطلاعات را در حافظه میان‌مدت‌مان جاری می‌سازد، بلکه هزینه‌های سوئیچ کردن را هم به کارکردهای شناختی‌مان تحمیل می‌کند. یعنی هر بار که توجه‌مان را به چیز دیگری معطوف می‌کنیم، مغزمان باید دوباره خودش را جهت‌دهی کند و این فرایند هزینه مضاعفی بر منابع ذهنی بار می‌کند.» او نتیجه می‌گیرد، به تدریج عادت ذهنی «مرور» جایگزین «مطالعه» می‌شود و در درازمدت قدرت تمرکز و پردازش آگاهانه اطلاعات در مغز کاهش می‌یابد.

شاید بد نباشد اگر این پدیده را، «گوگلی شدن مغز» بنامیم و آن را به رسمیت بشناسیم. مغز گوگلی شده دانش‌آموز میل چندانی به حفظ اطلاعات ندارد و عاشق تنوع و پریدن از یک شاخه به شاخه دیگر است. البته در این جست‌وجوهای ذهنی، چیز دندان‌گیری هم نصیبش نمی‌شود. در یک کلام: نه مایه دارد و نه حوصله!

اگر پنجاه سال قبل، صحبت از تغییر جایگاه معلم در کلاس درس از «عقل کل» به «دوست و همراه» بچه‌ها در یافتن اطلاعات و سنجش منابع، یک امر محال بود، به نظر می‌رسد امروز چاره‌ای جز آن نداریم. اگر بیست سال قبل، جایگزینی روش‌های سنتی آموزش - مثل سخنرانی - با روش‌های گروهی و تعاملی یک «انتخاب» بود، امروز یک «الزام» است. چون مغز گوگلی شده